

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۷۵

آیه ۱۶۱

آیه و ترجمه

۱۶۱ ما کان لنبی اءن یغل و من یغلل یاءت بما غل یوم القیمة ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون
ترجمه :

۱۶۱ - (گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، در روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می آورد، سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است بطور کامل داده می شود، و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید).

تفسیر :

هر گونه خیانتی ممنوع

با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات «(احد)» نازل شده و با توجه بروایتی که جمعی از مفسران صدر اول، نقل کرده اند، این آیه به عذر تراشیهایی بی اساس بعضی از جنگجویان «(احد)» پاسخ می گوید، توضیح اینکه: هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می خواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان، دستور داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند: مامی ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد، و لذا باید برای خود دست و پا کنیم، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع آوری غنائم پرداختند، و آن حوادث دردناک پیش آمد. قرآن در پاسخ می گوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر صلی الله علیه و آله به شما خیانت خواهد کرد «(در حالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست، خیانت کند)» (و ما کان لنبی ان یغل).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۷۶

خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را بطور کلی از خیانت منزّه داشته و می‌گوید: اساساً چنین چیزی شایسته مقام ثبوت نیست، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی‌باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.

ناگفته پیداست، که آیه هرگونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم و یا حفظ امانت مردم، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا از پیامبران نفی می‌کند.

عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می‌داند، چگونه احتمال می‌دهد که مثلاً پیامبر، خدای نکرده در غنائم جنگی حکم ناروایی دهد، و او را از حق خود محروم سازد.

البته روشن است خیانت برای هیچکس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر ولی از آنجا که گفتگوی عذر تراشان جنگ «(احد)» درباره پیامبر صلی الله علیه و آله بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می‌گوید و سپس اضافه می‌نماید: «هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می‌کند و یا همراه خود به صحنه محشر می‌آورد» و به این ترتیب، در برابر همگان رسوا می‌شود (و من یغسل یات بما غل يوم القيامة) بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از حمل کردن بر دوش، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مسأله تجسم اعمال آدمی در قیامت،

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۷۷

هیچ لزومی برای این تفسیر نیست، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می‌دهد، عین چیزهایی که در آن خیانت شده به عنوان سند جنایت بردوش خیانت کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود.

«سپس بهر کس آنچه انجام داده و بدست آورده، داده می‌شود» (ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون)

یعنی، مردم اعمال خود را عیناً در آنجا خواهند یافت و به همین دلیل، ظلم و ستمی درباره هیچ کس نمی‌شود، چرا که به هر کس آن می‌رسد که خود، تحصیل کرده است، چه خوب باشد یا بد.

آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر

شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالباً کمترین خیانت، مخصوصاً در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی‌زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن، چندان مشکل نبود کاملاً دست نخورده به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا زمامدارانی که بعد از آنحضرت روی کار آمدند، می‌آوردند بطوری که مایه اعجاب هر بیننده‌ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند. گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می‌دیدند در حالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده‌اند در برابر چشم همگان بر دوش می‌کشند و همین ایمان به آنها هشدار می‌داد که از فکر خیانت نیز، صرف‌نظر کنند. طبری در تاریخ خود، نقل می‌کند هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند، و به جمع‌آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان، غنیمت بسیار گران‌قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانبها ندیدیم، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۷۸

برگرفته‌ای؟ گفت: به خدا قسم اگر بخاطر «الله» نبود هرگز آن را نزد شمانمی‌آوردیم، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت: نه به خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی‌کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی‌گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می‌کنم و به پاداش او راضیم.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۷۹

آیه ۱۶۲ - ۱۶۳

آیه و ترجمه

۱۶۲ فَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ مَاءُؤْثُهُ جَهَنَّمَ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ
۱۶۳ هم درجت عند الله و الله بصیر بما یعملون

ترجمه :

۱۶۲ - آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است.
۱۶۳ - هر یک از آنان برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند، و خداوند

به آنچه انجام می دهند، بیناست.

تفسیر :

آنها که در جهاد شرکت نکردند

در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ «احد» و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤمنان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می خوانیم، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان حرکت بسوی «احد» را صادر کرد جمعی از منافقان به بهانه این که یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه مورد بحث، سرنوشت آنها را تشریح می کند و می گوید: «آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند، و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که بسوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است» (افمن اتبع رضوان الله کمن رضوان الله کمن بئ بسخط من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۰

سپس در آیه بعد می فرماید «هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند» (هم درجات عند الله). اشاره به اینکه نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هریک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می یابد. جالب توجه اینکه: در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است. و در حدیث دیگری وارد شده که بهشتیان، کسانی را که در درجات علین (بالا) قرار دارند آنچنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود منتها باید توجه داشت که درجه معمولاً به پله هائی گفته می شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هائی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود «درک» (بر وزن مرگ) می گویند و لذا درباره پیامبران در سوره بقره آیه ۲۵۳ می خوانیم: «و رفع

بعضهم در جات» و درباره منافقان در سوره نساء آیه ۱۴۵ می خوانیم:
«ان المنافقين فی الدرك الاسفل من النار» ولی در آیه مورد بحث، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده، جانب طایفه مؤمنان، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند) و در پایان آیه می فرماید: «و الله بصیر بما یعملون» و بخوبی می داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۱

در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال، طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آنرا روش غیر مستقیم نامید، اثر فوق العاده ای در تاثیر برنامه های تربیتی دارد زیرا انسان، معمولاً به افکار و برداشتهای خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می دهد، هنگامی که مسأله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن، مقاومت به خرج می دهد و همچون یک فکریگانه به آن می نگرد، ولی هنگامی که بصورت سؤال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آنرا فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان «یک فکر و طرح آشنا» به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت بخرج نمی دهد، این طرز تعلیم مخصوصاً در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤثر است. در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم.

۱ - «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون، آیا دانایان با نادانان مساویند؟»

۲ - «قل هل یتوی الاعمی و البصیر ا فلا تتفکرون، بگو: آیا نابینا با شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی کنید؟»

۳ - «قل هل یتوی الاعمی و البصیر ام هل یتوی الظلمات و النور، بگو: آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنائی یکسان است.»

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۲

آیه ۱۶۴

آیه و ترجمه

۱۶۴ لَقَدْ مِّنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ أَتَى كَانُوا مِّن قَبْلُ لَفًى ضَلَّلَ مَبِينٌ

ترجمه :

۱۶۴ - خداوند بر مؤمنان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از جنس خودشان برانگیخت، که آیات او را بر آنها بخواند، و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، اگر چه پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

تفسیر :

بزرگترین نعمت خداوند

در این آیه، سخن از بزرگترین نعمت الهی یعنی نعمت «بعثت پیامبر اسلام» به میان آمده است و در حقیقت، پاسخی است به سؤالاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان، بعد از جنگ احد خطور می کرد، که چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم؟ قرآن به آنها می گوید: «خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری برانگیخت» (لَقَدْ مِّنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا) بنابراین اگر در این راه، متحمل خسارتهائی شده اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگترین نعمت را در اختیار شما گذاشته، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می کند، و از گمراهیهای آشکار باز می دارد. هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ، تلاش کنید و هر بهائی بپردازید باز هم ناچیز است. جالب توجه اینکه ذکر این نعمت با جمله «لَقَدْ مِّنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، شروع شده است که شاید در بدو نظر تصور شود

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۳

نا زیبا است، ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت «منت» باز می گردیم مطلب کاملاً روشن می شود، توضیح اینکه همانطور که راغب در کتاب مفردات می گوید: این کلمه در اصل از «من» به معنی سنگهائی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهائی را «منت» می گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و برخ افراد بکشد کاری است

بسیار زشت، بنابراین منتی که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمتها در گفتار است اما منتی که زیبنده است همان بخشیدن نعمتهای بزرگ است. خداوند در آیه فوق می گوید: پروردگار بر مؤمنان منت گذارد یعنی نعمت بزرگی عملاً در اختیار آنها نهاد.

اما اینکه چرا تنها نام مؤمنان برده شده در حالی که بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت عموم بشر است، بخاطر این است که از نظر نتیجه و تاثیر، تنها مؤمنان هستند که از این نعمت بزرگ استفاده می کنند و آن را عملاً بخود اختصاص می دهند.

سپس می فرماید: یکی از مزایای این پیامبر صلی الله علیه و آله این است که «او از جنس خود آنها و از نوع بشر است» (من انفسهم). نه از جنس فرشتگان و مانند آنها تا احتیاجات و نیازمندیهای بشر را دقیقاً درک کنند و دردها و مشکلات و مصائب و مسائل زندگی آنها را لمس نمایند و با توجه به آن به تربیت آنها اقدام کنند، بعلاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء تبلیغات عملی آنها است به این معنی که اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است زیرا با «زبان عمل» بهتر از هر زبانی می توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان پذیر است که تبلیغ کننده از جنس تبلیغ شونده باشد با همان خصائص جسمی و با همان غرائز و ساختمان روحی اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند این سؤال

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۴

برای مردم باقی می ماند که اگر آنها گناه نمی کنند آیا بخاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرائز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه تبلیغات عملی آنها تعطیل می شد لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرائز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند. سپس می گوید: این پیامبر صلی الله علیه و آله سه برنامه مهم را درباره آنها اجرا می کند نخست «خواندن آیات پروردگار بر آنها و آشنا ساختن گوشها و افکار با این آیات» (یتلو علیهم آیاته). و دیگر تعلیم، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آنها و به دنبال آن، تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی (و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة).

از آنجا که هدف اصلی و نهائی تربیت است، در آیه، قبل از تعلیم ذکر شده، در

حالی که از نظر تربیت طبیعی، تعلیم بر تربیت مقدم است. جمعیتی که از حقایق انسانی بکلی دورند به آسانی تحت تربیت قرار نمی گیرند بلکه باید مدتی گوشه‌های آنها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلا از آن داشتند از آنها دور کرد، سپس وارد مرحله تعلیم اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از تزکیه، پاک ساختن آنها از پلیدیهای شرک و عقائد باطل و خرافی و خوهای زشت حیوانی بوده، زیرا مادام که نهاد آدمی از این آلودگیها پاک نشود، ممکن نیست که آماده تعلیم کتاب الهی و حکمت و دانش واقعی شود، همانطور که اگر لوحی را از نقوش زشت، پاک نکنی هرگز آماده پذیرش نقوش زیبا نخواهد شد و به همین جهت تزکیه در آیه فوق بر تعلیم کتاب و حکمت یعنی معارف بلند و عالی اسلامی، مقدم شده است.

اهمیت یک نعمت بزرگ آنگاه روشن می شود که زمان برخورداری از آن را با

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۵

زمانهای قبل مقایسه کنیم، و فاصله آن دو را بیابیم، قرآن در جمله فوق می گوید نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و چه روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید (و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین). جالب توجه اینکه قرآن از وضع دوران جاهلیت به «ضلال مبین، گمراهی آشکار» تعبیر کرده است زیرا: ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد، بعضی از وسائل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی تواند باطل بودن آنها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن می برد.

مردم دنیا به ویژه مردم جزیره العرب در زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ضلالت و گمراهی روشنی بودند، سیه روزی و بدبختی، جهل و نادانی، و آلودگیهای گوناگون معنوی در آن عصر، تمام نقاط جهان را فراگرفته بود، و این وضع نا بسامان بر کسی پوشیده نبود.

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۶

او لما اصببتکم مصیبة قد اصبتم مثلها قلتم انی هذا قل هو من عند
انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر

ترجمه :

۱۶۵ - آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید درحالیکه
دو برابر آن را ((بر دشمن در میدان جنگ بدر)) وارد ساخته بودید گفتید ((
این مصیبت از کجاست))؟! بگو: ((از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ
احد)، با دستور پیامبر مخالفت کردید))! خداوند بر هر چیزی قادر است (و)
چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می کند.

تفسیر :

بررسی دیگری روی جنگ احد

این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است، توضیح اینکه: جمعی از مسلمانان
از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان
می آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می کند:

۱ - شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه بر خوردهای خود را با
دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان، مصیبتی رسید در
میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید، (اولما
اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلها)

زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ
اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را بقتل رسانیدید و هفتاد نفر
را اسیر کردید. در حقیقت، جمله (قد اصبتم مثلها).

یعنی دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید در حکم جوابی است که بر سؤال، مقدم
شده است.

۲ - ((شما میگوئید: این مصیبت از کجا دامنگیرتان شد)) (قلتم انی هذا) ولی
ای پیامبر! به آنها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۷

عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید (قل هو من عند انفسکم). شما
بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله سنگر حساس کوه عینین
را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را
یکسره نکرده به جمع آوری غنائم پرداختید و نیز شما بودید که بهنگام حمله
مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و

سستیهای شما بود که باعث آن شکست و آنهمه کشته گردید.
۳ - شما نباید از آینده، نگران باشید» زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است» و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد (ان الله على كل شيء قدير).

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۸

آیه ۱۶۶-۱۶۷

آیه و ترجمه

۱۶۶ و ما اصبکم يوم التقى الجمعان فباذن الله و ليعلم المؤمنین
۱۶۷ و ليعلم الذین نافقوا و قیل لهم تعالوا قتلوا فی سبیل الله اءو ادفعوا قالوا لو
نعلم قتالا لاتبعنکم هم للکفر يومئذ اقرب منهم للایمن یقولون باءفوههم
مالیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتُمون
ترجمه :

۱۶۶ - و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤمنان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤمنان شناخته شوند.
۱۶۷ - و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به ایشان گفته شد: «بیائید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا اقل) از حریم خود دفاع نمائید گفتند اگر ما میدانستیم جنگی واقع خواهد داد، از شما پیروی می کردیم (اما می دانیم جنگی نمی شود) آنها در آن هنگام، به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان، به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست! و خداوند از آنچه کتمان می کنند، آگاهتر است.

تفسیر :

باید صفوف مشخص شود

آیه مورد بحث، این نکته را تذکر می دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان، لذا در قسمت اول آیه می فرماید: آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۸۹

هم در آویختند بر شما وارد شد بفرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت،» (و ما اصابکم يوم التقى الجمعان فباذن الله) زیرا هر حادثه‌ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساساً عالم روی یک سلسله علل و اسباب پیریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است، و روی این اصل، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و بمال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنابراین منظور از «اذن الله» (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که بصورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است.

و در پایان آیه می‌فرماید: یکی دیگر از آثار این جنگ، این بود که: «صفوف مؤمنان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان، از سست ایمان شناخته گردند. و لیعلم المؤمنین». در آیه بعد به اثر دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند» و لیعلم المؤمنین و لیعلم الذین نافقوا بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان، پیداشدند: گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند. گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دل‌های آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند. گروه سوم، منافقان بودند که در اثناء راه، به بهانه‌هایی که اشاره شد از

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۹۰

شرکت در جنگ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها «عبد الله بن ابی سلول» و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبوده هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی‌شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی‌گرفتند و هر کس ممکن بود، هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند. در حقیقت در آیه، اشاره به دو چیز شده: نخست علت فاعلی شکست احد و دیگر علت غائی و نتیجه نهائی آن. تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می‌فرماید: لیعلم الذین نافقوا

(تاکسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند) و نمی فرماید لیعلم المنافقین (تمامنافقان شناخته شوند) و بعبارت دیگر، نفاق بصورت فعل ذکر شده نه بصورت وصف این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق، هنوز در همه آنان بصورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که بعضی از آنان، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤمنان پیوستند. سپس قرآن گفتگوئی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین، قبل از جنگ ردو بدل شد به این صورت بیان می کند: بعضی از مسلمانان - که طبق نقل ابن عباس «عبد الله بن عمر بن جزام» بوده است - هنگامی که دید «عبد الله بن ابی سلول» با یارانش خود را از لشکر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند «به آنها گفت: بیایید یا بخاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع نمائید»، و قیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا. ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: ما اگر می دانستیم جنگ می شود بیگمان از شما پیروی می کردیم، (قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم). و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، جنگ می دانستیم با شما همکاری می کردیم، ولی بنظر ما این جنگ نیست بلکه یکنوع انتحار و خودکشی

تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۱۹۱

است زیرا با عدم توازنی که میان لشکر اسلام و کفار دیده می شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست. بخصوص اینکه لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است.

به هر ترتیب اینها بهانه ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامگیرشان شد، بر اثراشبهات و خلافکاری های خودشان بود، خداوند می گوید: آنها دروغ می گفتند: «آنها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند»

هم للکفر یومئذ اقرب منهم للإیمان در ضمن از این جمله استفاده می شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که بعقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

آنها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند یقولون بافواهم ما لیس فی قلوبهم:

آنها بخاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دایر بجنگ کردن در خود مدینه، ویا ترس از ضربات دشمن و یا بی علائقی به اسلام از شرکت در میدان، خودداری کردند

ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می کنند کاملاً آگاه تر است، و الله اعلم بما یکتُمون:

هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد.

بعدها

افترت

قبل